



قصه احساس نسل‌ها در ویولن یاحقی

رضا مهدوی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

خواننده بود و از خواندندش ابراز رضایت می‌کرد. بدون هیچ خویشتن‌خواهی، خوشحالم از اینکه دقایقی، آن هنرمند بزرگ را شاد و راضی یافتم. هیچ‌گاه اهل غیبت نبود و برای همه احترام قائل بود. او حق داشت منزوی باشد و چاره‌ای هم نداشت، چون نامردمان این دیار را هم خوب می‌شناخت و نمی‌خواست با دیدن افراد هزارچهره و بی‌حقیقت، درون خود را کور و تلخ کند. همان افرادی که چه شخصی و چه سازمانی، در زمان حیاتش به دیدنش نمی‌رفتند. شخصیت او و موسیقی او را با کلمات موهن و نیش‌دار توصیف می‌کردند و حتی به خود بنده نیز بارها گوشزد می‌کردند که تو را چه کار با...؟!، در صورتی که روز تشییع جنازه‌اش، برای ایستادن زیر تابوت و عکس انداختن و خودنمایانیدن، از هم سبقت می‌گرفتند و برخی برای برگزاری و بزرگ‌داشتش سر از خود نمی‌شناختند و تنها دغدغه‌ای که داشتند، مطرح کردن نام خود و یا مدیریت‌های دوروزه خود با خرج کردن پنجاه سال حیثیت هنری استاد یاحقی بود.

این یادداشت پر از مهر و ارادتم به هنر استاد پرویز یاحقی، در تاریخ ۱۳۷۹/۸/۲۴ در روزنامه همشهری با عنوان «شوریده موسیقی» چاپ شد. غم فقدان استاد را این خاطره تسکین می‌دهد که از خواندن آن چقدر خوشحال شده بود. با همه محبوبیتی که داشت، گاهی به فکرش می‌افتاد که دیگر فراموش شده و مردم او را از یاد برده‌اند. درحالی‌که اصلاً چنین نبود. چند روز بعد از چاپ این مقاله، گفت: «احساس می‌کنم هنوز بین مردم هستم، زنده‌ام و مثل دوره جوانی‌ام دوستم دارند!» رسم او چنین بود و هرگاه لازم می‌دید به من افتخار می‌داد و از برنامه‌های رادیویی گرفته تا نوشتجات و دیگر مباحثی که حول و حوش موسیقی در کشور بود ضمن راهنمایی و تذکر، درد دل می‌کرد و من از جان و دل می‌شنیدم و بسیار خاطره‌های خوب از استاد نابغه داشتم که فکر می‌کنم بخش مهمی از تاریخ موسیقی معاصر مدیون او باشد. این یادداشت را تغییری نداده‌ام. تاریخ‌ها هم همان‌طور که بود حفظ شده‌اند. می‌خواستم همان‌طور باشد که استاد یاحقی



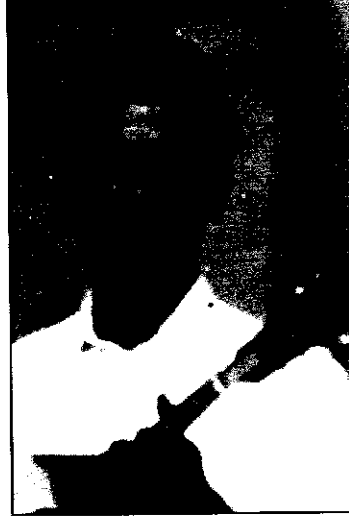
پرویز یاحقی و بیژن ترقی در حال ساخت آهنگ «برگ خزان» (آرشبو خصوصی مهندس نعمتی)

او بود که پرویز خردسال آن همه زود به شکفتگی هنری خود رسید. اما استاد درونی پرویز جوان، دلش بود و احساسش. او موسیقی را زیر سایه حسین خان، صبا و محجوبی یاد گرفت ولی حرف‌هایش (و روشی که حرف‌هایش را بیان کرده) تنها کار دل خویش است. او نوازنده‌ای است که حساسیت و غریزه خود را خوب می‌شناسد و با مخاطبانش ارتباط زنده و نزدیک دارد. بیش از سی سال، رگ حساس دوستداران موسیقی ایرانی در دست او بود و هنوز هم هست. از رادیوپیمای فعلی با شنوندگان نسل جدید گرفته تا حداقل بین آدم‌هایی که با موسیقی او بزرگ شده‌اند و از کارهای او خاطره‌های پر شور دارند.

پرویز یاحقی آهنگسازی را هم از سن کم شروع کرد. وقتی که هنوز به ۲۵ سالگی نرسیده بود، آهنگ‌هایش حال و هوای کارهای حسین خان و مرتضی خان را داشت. از آن به بعد هم در نوازندگی و هم آهنگسازی شیوه شخصی‌اش را پیدا کرد. او هم‌اکنون تک‌نوازی‌هایی از حسین خان دارد که در دسترس دیگران و حتی آرشبو رادیو نیست و علاقه‌ای هم به پخش آن ندارد! از آن به بعد هم در نوازندگی و هم در آهنگسازی، شیوه شخصی‌اش را پیدا کرد. مطمئناً اگر مردم صدای ویولن حسین خان را بشنوند قطعاً سطح توقعشان از پرویز خان به گونه‌ای مطلوب‌تر خواهد بود. عده‌ای کارهای قدیمی‌تر او را بیشتر دوست دارند و عده بیشتری کارهای جدیدترش را و آن ملودی‌های پُر خاطره و از یاد نرفتنی آهنگ‌هایی مثل «می زده»، «بعد از آن شب بی‌خبری»، «ای امید دل من کجایی»، «ای

۴۷ سال قبل، رأس ساعت معینی که تکنوازی «پرویز یاحقی» (پرویز صدیقی پارسا) هفده‌ساله در رادیو تهران به‌طور زنده و مستقیم پخش می‌شد، جریان برق شهر ضعیف می‌شد. هر کسی که عشق موسیقی داشت، پای رادیوی ترانزیستوری می‌نشست و گویی کل مردم شهر، گوش به قصه شیدایی و شوریدگی نوازنده جوانی می‌سپردند که ظرافت پنجه استادان را داشت و احساس پر شور نوازندگان کولی را! چند سال پیش از آن، وقتی که تک‌نوازی آن طفل خردسال از رادیو پخش شده بود، دوستداران استاد حسین یاحقی با اتومبیل‌هایشان بیرون ساختمان رادیو صف کشیده بودند. بعضی به خیال اینکه نوازنده برنامه «حسین خان» است و می‌شود بعد از پایان برنامه او را دید و عده‌ای هم از اول می‌دانستند که نوازنده کودکی خردسال است و آمده بودند که این اعجوبه دوران را از نزدیک ببینند. کسی که قرار بود در سال‌های بعد نام «ویولن» در موسیقی ایرانی با نام او به یاد بیاید و به نقطه‌ای برسد که دیگران آرزو کنند مثل او بنوازند و مثل او با احساسات مردم سروکار داشته باشند.

پرویز یاحقی شاگرد مستقیم دایی خود، استاد حسین یاحقی است. استادی که نامش در کنار صبا و محجوبی با احترام برده می‌شد. دست زمانه، نام حسین خان را زیر پرده‌ای از غبار فراموشی از یادها برده است، و دریغ...! حسین یاحقی نوازنده‌ای بی‌نظیر و آهنگسازی کم‌نظیر بود. او برای پرورش نبوغ خواهرزاده جوانش استادی و پدري کرد. زیر سایه تربیت



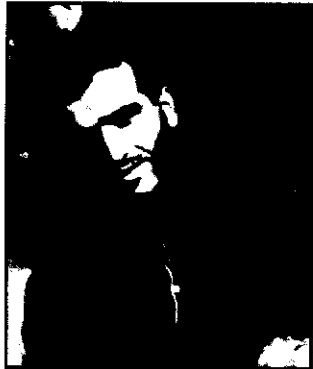
بهار نو رسیده» و... او هم مانند «علی تجویدی»، «حبیب‌الله بدیعی»، «همایون خرم» و «اسدالله ملک»، شهرت نوازندگی و شهرت آهنگسازی را با هم دارد. به طوری که مشکل می‌شود گفت کدامشان بیش از دیگری است. پرویز یاحقی، کارهای گوناگونی را در موسیقی آزموده است؛ نوازندگی در ارکستر، سرپرستی ارکستر، آهنگسازی و بداهه‌نوازی که هنر اصلی او است. صدها ساعت نوار خصوصی از هنرنمایی‌های او در این چهل سال ضبط شده که دوستدارانش با دل و جان از آن‌ها نگهداری می‌کنند. اوج قریحه و ذوق نوازندگی او در لحظه‌هایی است که به تنهایی با همراهی نوازندگان همدل و هم‌زبان از خود بیخود می‌شود و جمله‌هایی را بداهتا خلق می‌کند که آن‌ها را باید تنها از پنجه پرویز شنید و در دست نوازنده‌های دیگر، دارای آن لطف و گرمی نیست. این است نقش مهم احساسات شخصی هنرمند مسلط در کار خود، و آلا رسیدن به تکنیک خوب و قوی، کار چندان مشکلی نیست. مشکل وقتی است که قرار باشد موسیقی پُر حال و مؤثر خلق شود. موسیقی‌ای که ولو فقط در دو جمله کوتاه، در دل شنونده تأثیر بگذارد. پرویز یاحقی لحظات زیبایی زیادی را به این ترتیب خلق کرده است. کارنامه او پر از این لحظات است. نوازندگان مسلط و مطلع و توانایی هستند که خیلی امتیازها دارند، ولی در خلق چنین دقایق پُرشوری، توانایی لازم را ندارند و با پرویز یاحقی هم در تکنیک، استیل و نوع آرشه‌کشی و انگشت‌گذاری قابل مقایسه نیستند چه رسد به خلق بداهه اثری.

وقتی که انقلاب شد و موسیقی به گوشه خاموشی نشست، پرویز یاحقی، تازه ۴۳ سالگی را تمام کرده بود. رسیده به قله پختگی، به قول یکی از ترانه‌سرایان بزرگ، تازه اول گفتن حرف‌هایش با ساز و دل مردم بود. او هم مثل بقیه هنرمندان معروف، دچار بی‌مهری و خانه‌نشینی شد. این انزوا به نفع خودش بود یا نه، معلوم نیست. ولی به ضرر مردم تمام شد و نسل امروز با صدای

ویولن پرویز یاحقی آن چنان که باید آشنا نیست و افراد چهل سال به بالا از او خاطره دارند. شش نوار کاستی که از او به بازار آمده بیشتر از کارهای قدیمی او است. یک آلبوم هم همراه تنبک محمد اسماعیلی در دو سال اخیر روانه بازار آمریکا کرد که بعداً از آنجا به ایران آمد و به فروش رسید! هر کدام از این آلبوم‌ها زیبایی‌های زیادی دارند ولی درخشان‌ترین لحظه‌های خلاقیت او در آن‌ها نیست و بایستی از آرشیو رادیو آن‌ها را جست‌وجو کرد. آدم‌هایی که او را خوب می‌شناسند، می‌دانند که زندگی او بدون موسیقی اصلاً امکان ندارد. اگر موسیقی را از او بگیرند، مثل ماهی بر خاک افتاده خواهد شد. یاحقی به خاطر هنر از خیلی نعمت‌های روزمره زندگی محروم شد و تلخی این محرومیت را از سال‌های نوجوانی تجربه کرد و در سنین اوج شهرتش، وقتی مجبور شد بین یگانه‌یار مهربانش و هنرش، یکی را انتخاب کند، بدون تردید هنرش را انتخاب کرد. بعد از انقلاب اسلامی نیز چنین بود و وطن خود را رها ساخت و با مشکلات و بی‌مهری‌ها دست و پنجه نرم کرد. که گفته‌اند: «با دل خونین، لب خندان بی‌اور همچو جام.» برای همین است که ساز او نوای دردهای او است و نسل‌ها، قصه غم‌ها و شادی‌هایشان را در ساز او جست‌وجو می‌کنند.

از پرویز یاحقی شاگرد قابل‌شمی‌شناسیم. شاید چنین کسی هست و داخل کار حرفه‌ای موسیقی نیست. شاید یاحقی مثل برخی از موسیقی‌دانان برجسته حوصله شاگرد تربیت کردن را نداشته است. می‌دانیم که درس دادن، با شاگرد تربیت کردن و هنرمند پروردن متفاوت است. استاد صبا شاگرد و هنرمند می‌پروراند ولی استاد محجوبی فقط درس می‌داد. نوازندگان پُرشور و خلاق معمولاً حوصله تدریس ندارند. عجیب نیست اگر یاحقی هم چنین بوده باشد. از یاد نبریم که شیوه نواختن او که این همه شهره آفاق شده، بیشتر یک نوع برداشت شخصی و فردی است، نه سبک و شیوه‌ای که قابل تدریس باشد. یاحقی شاید هم خودش نتواند نحوه نواختنش را تحلیل کند ولی

وقتی که انقلاب شد و موسیقی به گوشه خاموشی نشست، پرویز یاحقی، تازه ۴۳ سالگی را تمام کرده بود. رسیده به قله پختگی، به قول یکی از ترانه‌سرایان بزرگ، تازه اول گفتن حرف‌هایش با ساز و دل مردم بود. او هم مثل بقیه هنرمندان معروف، دچار بی‌مهری و خانه‌نشینی شد. این انزوا به نفع خودش بود یا نه، معلوم نیست. ولی به ضرر مردم تمام شد و نسل امروز با صدای



وضعیت زندگی در هر جای دنیا که دلش بخواهد زندگی کند. عاشقان هنر او از هر طبقه و منصبی، در همه کشورهای دنیا هستند و هر جا که فرود بیاید، سروپایش را زر می گیرند و گل باران می کنند. ولی او تلخی های وطن را به شیرینی غربت نفروخته و نخواهد هم فروخت.

یاحقی در جوانی، مورد احترام هنرمندان بزرگ و مشهور قدیمی بود. صبا و محجوبی و ورزنده با او ساز می زدند، ادیب خوانساری به او افتخار همراهی آواز می داد و بدیع زاده او را بسیار ستایش می کرد. شاعران برایش شعرها گفته اند و در جوانی شمع جمع هنرمندانی بود که او را از جان و دل دوست داشتند. حافظه یاحقی پر از خاطرات زیبایی است که اگر بنویسد، بسیار خواندنی است. از روزگاری که با داریوش رفیعی بوده و یا چگونگی آموزش در محضر دایی خود و... این کار را او می تواند انجام دهد به شرط حوصله و وقت، چراکه اهل مطالعه است و با نوشتن بیگانه نیست. این امتیاز را همه کس ندارد و او هم به داشتن آن تظاهری نکرده است. اگر یاحقی، چند ساعتی را به جای آرشه، قلم در دست بگیرد، دوست دارانش و تاریخ موسیقی را لذتی دیگر نصیب شده است.

عمر فعالیت هنری پرویز صدیقی پارسی که از روی ارادت به استادش نام خانوادگی او را برگزید، از مرز پنجاه سال گذشت، اسم او در خاطره موسیقی ما حک شده و حتی دشمنان او هم به استعداد و ذوق خاص او معتقدند. سه نسل پشت سر هم با صدای ویولن پرویز یاحقی عاشق شده اند و زندگی کرده اند. لاجرم او دشمنی هم به معنای واقعی کلمه نمی تواند داشته باشد. در ویولن یاحقی، ناله های یک کولی سرگردان در پنجه های یک استاد موسیقی است. در حقیقت پرویز یاحقی روح ویولن ایرانی در چهل سال گذشته است. دلم می خواهد نقطه پایانی این یادداشت، جمله ای باشد که او در فقدان دوستش محمودی خوانساری نوشته است: «اگر تجلیلی که بعد از مرگ هنرمندان می شود. در زمان حیاتشان می شد، هرگز نمی مردند.»

می داند که چطور بنوازد و در این چهل و اندی سال، هر کس خواسته ویولن بزند، خواسته یا ناخواسته تحت تأثیر لحن خاص نوازندگی او بوده است. اما هیچ کس پرویز یاحقی نشده است. اگر قرار باشد که جمله پردازی ها، کرشمه ها و شیرین کاری های نوازندگی او را معیار قرار بدهیم، به نتیجه تعجب آوری برخورد می کنیم و آن وجود نوازندگان جوانی است که از او تقلید می کنند و گاهی از خود او هم این کارها را روانتر انجام می دهند! ولی این واقعیت بدین معنی نیست که آن ها از پرویز یاحقی ظاهراً بهتر می نوازند. پس رمز کار یاحقی فقط در فوت و فن هایش نیست. در نوع ابراز احساس و آن حال شوریده ای است که محصول شخصیت او است و به خود او تعلق دارد. به یک معنی، از تمام آن ها که از پرویز یاحقی بهتر ساز می زنند، هیچ کدام نمی توانند به خوبی او ساز بزنند! فقط یاحقی است که می تواند مثل یاحقی بنوازد.

دو دهه است که روی هیچ صحنه ای ظاهر نشده. بیست سال است که صدای سازش و نوای آهنگ هایی که ساخته، به گوش ملت ایران نرسیده است. یاحقی از مرز شصت سالگی گذشته و سال به سال منزوی تر شده است. حالا حتی دوستان نزدیکش هم نمی توانند او را به راحتی پیدا کنند. آثار گذشت سال های پُرماجرا بر سروصورت او اثر خودش را گذاشته و فقط نگاهش است که پیر نشده است. همچنان زیرک و درخشان و همچنان حساس و تودار است. بیش از همه، تنهایی را ترجیح می دهد و ویولنش را و پیانویش را که سعی می کند به سبک مرتضی خان به یاد دوران قدیم بنوازد و به یاد استادانش اشک بریزد. هنوز هم با اشتیاق کتاب می خواند. روزنامه ها را با دقت تورق می کند و بهترین فیلم های برجسته سینمای اروپا و آمریکا را می بیند و تحلیل می کند. هنرمند جوان چهل سال پیش که خبرنگار حرفه ای روزنامه و گزارشگر رادیو تهران هم بود، حالا مرد جاافتاده ای است که دنیا را گشته و گوشه ایران را به دنیا نبخشیده است. او می توانست (و هنوز هم می تواند) در بهترین